أعوذباللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

وعلى آله الطّيّبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين‌

 بحث ما راجع به كیفیت ارتباط خانوادگی و نحوه زندگی خداپسندانه و مورد رضای اسلام در روابط بین زن و شوهر قرار داشت. مختصری از مطالب گذشته به‌نحو اجمال و مرور این است كه خدای متعال مرد را به واسطه جنبه فاعلی كه دارد، دارای خصوصیاتی مطابق با تكلیف و تعهدی كه بر عهده او گذاشته شده است قرار داده است. و زن را به خاطر جنبه انفعالی كه دارد، خصوصیات و صفاتی مطابق با تعهد و مسئولیتی كه نظام خلقت بر عهده او گذاشته قرار داده است. هركدام از این دو اگر جای خود را با دیگری عوض كنند نه تنها در نظام احسنِ تربیت و در نظام تكاملی مُجتمَع و تمدن انسانی فساد بار می‌آید بلكه برای رسیدن به تكامل خود آن اشخاص هم موانع جدی بوجود می‌آید.

 روی این جهت بحث به اینجا رسید كه بسیاری از افراد مطلب را از نقطه نظر عالم كثرت و از نقطه نظر توجه به ظاهر نگاه كرده‌اند و مطالبی خلاف آنچه كه خدای متعال در وجود زن و مرد قرار داده است بیان كرده‌اند؛ گروهی زن را حتی از دائره انسانیت خارج كرده و او را پایین‌تر از مرتبه انسان قرار داده‌اند. گروهی هم پا را فراتر از حد اعتدال و اقتصاد قرار داده‌اند و در مرتبه افراط به آن حد پیشروی كردند كه مقام و موقعیت و استعدادهای زن را فراتر از استعدادهای مرد شمردند. عقل زن را بالاتر از عقل مرد و ایمان زن را بالاتر از ایمان مرد و خصوصیات اخلاقی و تكوینی او را فراتر از مرد بحساب آوردند. به نظر می‌رسد این‌گونه افراد عالماً و

 عامداً و مغرضاً این مطالب را مطرح كردند؛ چون هیچ‌كس نمی‌تواند با ذهنی صاف و بدون غلّ‌وغش و بدون غرض و مرض این مطلب را به این كیفیت بیان كند و در این مسئله جای شكی نیست.

 بنابراین ما باید ببینیم نظر اسلام نسبت به ساختار وجودی زن و مرد چیست و هدف عالم تكوین و عالم خلقت از خلقت زن و مرد چیست. و آیا هر دو برای رسیدن به نقاط تكاملی خود مساوی خلق شدند؟ و یا اینكه به اعتقاد بعضی یكی مقدمه برای تكامل دیگری خواهد بود و در اصل، آن سكّه فلاح و رستگاری و رسیدن به كمال به نام مرد زده شده است نه به نام زن! آیا این درست است یا اینكه مطلب چیز دیگری است؟

 در آیات شریفه قرآن نسبت به این مسئله تصریحاتی وارد است، آیات در این زمینه بسیار است. آیه‌ای دارد كه تمام نقاط حسّاس و آن مسائل كلیدی تربیت زن و مرد و اهدافی كه زن و مرد به آن اهداف می‌رسند را مشروحاً بیان كرده است. در آیات قرآن تا آنجایی‌كه انسان مطالعه و قرائت كند و تدبّر كند به این مسئله پی می‌برد كه وقتی‌كه خطاب برای مؤمنین و مؤمنات هست اكثریت توجه این خطاب‌ها به مردان است: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ... البقرة، ١٠٤ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هاجَرُوا ... البقرة، ٢١٨ جاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَه بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ‌ ... التوبة، ٢٠ و امثال ذلك كه در این خطاب‌ها، خطاب به مرد است؛ یعنی ضمیری كه در اینجا آمده خطاب به مرد است، چون در زبان عرب به خلاف زبان فارسی كه برای مذكّر و مؤنث جملات تفاوتی نمی‌كند مثلا برو و بیا هم به زن گفته می‌شود هم به مرد، در زبان عربی برای مرد یك جمله‌ای استعمال می‌شود، برای زن جمله دیگری استعمال می‌شود. ضمائر در تخاطب، تفاوت می‌كنند. چطور اینكه در زبان انگلیسی هم مسئله همین‌طور

 است زن و مرد یكسان است، فقط در ضمیر با هم اختلاف دارند امّا در جملات نه، زن و مرد هر دو با هم به یك نَسَق آورده می‌شوند. در زبان عربی تمام خطاب‌ها، خطاب به مرد است: ای كسانی‌كه ایمان آوردید، ای كسانی‌كه مجاهده كردید. ولی آیا مقصود فقط مرد است یا اینكه زن را هم شامل می‌شود؟ شكّی نیست همان‌طوری كه مرد مكلّف به ایمان پروردگار و عمل صالح و اطاعت از دستور و برنامه‌ای است كه شرع مقدس آن برنامه را برای تكامل او بوجود آورده است زن هم همین‌طور است و تفاوتی ندارد. در اینجا ممكن است دو وجه برای این مسئله مطرح بشود: وجه اوّل این است كه اگر قرار باشد كه در هر جایی دو كلمه استعمال بشود طبعاً این از لطف ساقط می‌شود؛ ای كسانی‌كه ایمان آورده‌اید از مردان، ای كسانی‌كه ایمان آورده‌اید از زنان. دوباره ای كسانی‌كه جهاد می‌كنید از مردان، ای كسانی‌كه ...، این معنایی ندارد، یعنی لطفی در عبارت ندارد و مسئله از شئون بلاغت خارج است.

 پس بنابراین، آن مطلبی كه بعضی‌ها مطرح می‌كنند این است كه شاید در اینجا به واسطه آن اعتلاءِ روحی و رجحان در شخصیت مرد، خدای متعال خطاب را متوجه هر دو كرده، منتها آن ضمیری كه به كار برده است آن ضمیر مردان است، البته زنان هم شامل این خواهند شد، این به‌خاطر علو شأن مردان است. ولی اگر ما یك قدری بیشتر دقت كنیم و مسئله افراط و تفریط را كنار بگذاریم، متوجه می‌شویم كه یك نكته بسیار دقیق و لطیفی در اینجا قرار دارد، و آن نكته كه بعداً به او اشاره خواهم كرد اشاره به جنبه عقلانی و جنبه تفكّر و آن روح ایمانی است كه آن روح ایمان در هر دوی این دو جنس وجود دارد و خطابی كه در اینجا تعلق گرفته است نه به خصوصیت ظاهری رجولیت و انوثیت این دو جنس است، بلكه به همان جنبه‌

 روحانی این دو مسئله برمی‌گردد. كه ان‌شاءاللَه راجع به این قضیه اگر خداوند توفیق داد در این مجلس و الا در مجلس دیگر توضیحی عرض می‌كنم.

 ولی در بعضی از آیات ما می‌بینیم كه آیه هر دو جنس را با هم ذكر كرده است. آیه‌ای كه می‌فرماید: إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُسْلِماتِ وَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِناتِ. .. الأحزاب، ٣٥ ببینید مسلمین با مسلمات، مؤمنین و مؤمنات، این نظر بر این دارد كه جای هیچ شك و شبهه‌ای دیگر باقی نگذارد، مسئله مربوط به هر دو است. كسی نیاید بگوید چرا در اینجا خدا خطاب به مردان كرده است پس بنابراین مردان دارای رجحان هستند و زنان در مرتبه پایین تر هستند و مورد توجه نیستند. نه، مسلمین و مسلمات، مؤمنین و مؤمنات‌ وَ الْقانِتِينَ وَ الْقانِتاتِ‌ آنهایی كه به خدا ابتهال می‌كنند و رو می‌آورند و دعا می‌كنند وَ الصَّابِرِينَ وَ الصَّابِراتِ‌ هم افرادی كه صبر می‌كنند و هم زنانی كه صابر هستند، بر تكالیف صبر می‌كنند، بر مصائب صبر می‌كنند، بر فرازونشیب‌های زندگی كه برای آنها پیدا می‌شود صبر می‌كنند، صبر در خوشی كه معنا ندارد! بر آنچه كه برای آنها خدا تقدیر كرده است صبر می‌كنند. الْمُتَصَدِّقِينَ‌ آن كسانی‌كه صدقه می‌دهند وَ الْمُتَصَدِّقاتِ‌ زنها، وَ الْخاشِعِينَ‌ آنهایی كه در مقام خشوع هستند وَ الْخاشِعاتِ‌ زن‌هایی كه در مقام خشوع‌اند. وَ الْحافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَ الْحافِظاتِ‌ آن مردانی كه خود را از تماس با نامحرم در امان می‌دارند و زنانی كه خود را از تماس با نامحرم محفوظ می‌دارند. وَ الذَّاكِرِينَ اللَه كَثِيراً وَ الذَّاكِراتِ‌ آن افرادی كه ذكر خدا را بسیار می‌كنند و بسیار یاد خدا هستند، دائماً در حال توجه به او هستند و او را معیار برای كارشان قرار می‌دهند وَ الذَّاكِراتِ‌ زن‌هایی كه این‌چنین هستند. نتیجه چه خواهد شد؟! أَعَدَّ اللَه لَهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْراً عَظِيماً الأحزاب، ٣٥ أَعَدَّ اللَه لَهُمْ‌ خدا برای اینها نمی‌گوید ... أَعَدَّ اللَه لَهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْراً عَظِيماً خدا برای همه‌

 اینها به صیغه رجولیت و به صیغه ذكوریت‌ مَغْفِرَةً وَ أَجْراً عَظِيماً كه این بسیار نكته دقیقی است. این را در نظر داشته باشید تا اینكه ما وقتی وارد بحث عدم اختلاف بین زن و مرد در مراتب عالی و ملكوت می‌شویم، این نكته در آنجا به درد می‌خورد و باید ملاحظه كرد.

 در این آیه زن و مرد هر دو با هم ذكر شده است؛ یعنی هیچكدام از این دو از قلم نیفتاده است. در مقام صبر هر دو باید صابر باشند. وَ الصَّائِمِينَ وَ الصَّائِماتِ‌ در مقام صوم و روزه هر دو باید امساك كنند. در مقام خشوع هر دو، اسلام هر دو، ایمان هر دو، الْحافِظِينَ فُرُوجَهُمْ‌ عدم تماس و نگاه به نامحرم در هر دو، ذكر خدا هر دو، قانتین هر دو، این آیه می‌خواهد این را برساند كه در نظام تكاملی خلقت این دو جنس با هم یك هدف را دارند تعقیب می‌كنند. اگر مرد باید صبر بر شدائد كند، زن نمی‌تواند از این صبر خود را بر كنار نگه دارد و بگوید به من چه ارتباطی دارد! اگر مرد اسلام می‌آورد زن هم باید اسلام بیاورد. اگر مرد ایمان می‌آورد زن هم باید ایمان بیاورد. به عبارت دیگر باید زن متوجه این نكته باشد كه آن سفره‌ای كه خدای متعال برای تكامل مرد پهن كرده است او را هم بر سر این سفره دعوت كرده است و تصور نكند كه این فقط اختصاص به مرد دارد و او از دائره تربیت و تكامل خارج است.

 آیه شریفه‌ای در قرآن هست كه به این مسئله اشاره بیشتری دارد. می‌فرماید: وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثى‌ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ لا يُظْلَمُونَ نَقِيراً النساء، ١٢٤ كسی كه عمل صالح انجام بدهد چه زن باشد یا مرد باشد، مرد باشد یا زن باشد مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثى‌ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ‌ درحالی‌كه این عمل را از روی ایمان انجام می‌دهد، ایمان به پروردگار دارد، نه به خاطر خوشی دنیایش، ایمان به‌

 پروردگار دارد نه به خاطر اینكه به مطامع دنیا برسد؛ یعنی عملی را كه مرد انجام می‌دهد و زن انجام می‌دهد، باید این عمل چهره داشته باشد، باید سمت‌وسو داشته باشد، باید جهت داشته باشد.

 زن وقتی‌كه در مقام اطاعت از شوهر است باید بداند كه این اطاعت از شوهر به خاطر خدا است كه دارد این موهبت و نعمت را نصیب او می‌كند، نه به خاطر اینكه اطاعت از شوهر می‌كند چون شوهرش را دوست دارد. پس اگر روزی او را دوست نداشت دیگر اطاعت خبری نیست ظاهراً هم همین‌طور است! یا اینكه حالا مرد برای عائله خودش به زنش محبّت می‌كند، باید بداند كه این محبّت بر اساس روابط و تكالیفی است كه خدای متعال تنظیم كرده، نه براساس علاقه‌ای كه به همدیگر دارند. بعداً خواهد آمد كه علاقه این دو به همدیگر چه نقش اساسی در حركت تكاملی و در سرعت یافتن سیر تكاملی هر دو می‌تواند ایفاء كند.

 امّا نقش اوّل را ایمان تشكیل می‌دهد؛ یعنی وقتی‌كه مرد به زن محبّت می‌كند، زن را تربیت می‌كند، وسائل آسایش و تربیت او را فراهم می‌كند، او را به خود وا نمی‌گذارد كه با هر كسی ارتباط داشته باشد، به هر جایی‌كه می‌خواهد تلفن بزند، با هر كسی‌كه دلش می‌خواهد صحبت بكند، با هر فردی كه می‌خواهد روابط دوستانه برقرار بكند، این مرد باید بداند كه این عملی را كه انجام می‌دهد براساس تكلیف الهی است نه بر اساس علاقه، علاقه یك روز هست، یك روز كم می‌شود، بالاخره بشر است دیگر، امروز فرض كنید كه در اینجا خسته است مرد از سر كار برمی‌گردد و چِك او برمی‌گردد و ... از این چیزها كه در این دوره و زمانه خیلی اتفاق می‌افتد مشتری می‌آید و داد و بی‌داد می‌كند، در كوچه چه می‌شود و وارد خانه می‌شود: آی تو فلان، آی تو فلان، می‌زند كاسه كوزه را ...

 نكته مهم در اینجا این است كه در این حال خوب توجه كنید! در این حال باید طرفین به تكالیفشان عمل كنند نه وقتی‌كه دارند به همدیگر می‌خندند، در آنجا هنر نیست. شما اگر به یك فرد در خیابان هم بخندید، آن هم به شما یك لبخند می‌زند، او برنمی‌گردد یكی توی گوش شما بزند. مهم این است كه انسان در اوقاتی كه در آن اوقات، نفس برای تمرّد مجال پیدا می‌كند، نفس برای سركشی موقعیت پیدا می‌كند، نفس برای انحراف جای مناسب پیدا می‌كند، آنجا بایستی به مسئولیتت عمل بكنی، این اعتماد می‌آورد، و الا سر سفره حلوا نشستن كه هنر نیست، خندیدن در وقت با هم خوش بودن كه هنر نیست. هنر اینجاست كه طرفین احساس كنند به آن وظایفی كه خدای متعال [فرموده عمل كردند] این را می‌گویند ایمان باللَه، این ایمان در اینجا می‌آید. و الّا اگر ایمان نباشد امروز ما با هم قهر می‌كنیم من می‌روم پی كار خودم، این می‌رود پی كار خودش، دیگر چه می‌ماند؟ امروز با هم آشتی فردا با هم فلان، هر كسی برود مسئله خودش را انجام بدهد دیگر چه می‌ماند؟

 ایمان باللَه‌ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثى‌ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ ... النساء، ١٢٤ پدر آدم را همین‌ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ‌ در می‌آورد، دم شتر را همین‌ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ‌ به زمین می‌رساند. در مواردی كه خوبی و خوشی و خنده و این حرفها است كه‌ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ‌ آنجا معنا ندارد. یعنی این عمل صالح كه دارد انجام می‌گیرد باید وجهه داشته باشد، باید سمت داشته باشد كه این عمل صالح انسان را در چهارچوبی اعتدالی برقرار می‌كند كه آن چهار چوب در همه احوال انسان را حفظ می‌كند، در همه احوال انسان را نگه می‌دارد؛ باشد، همان است، نباشد، همان است. امروز وضعیت به این كیفیت است، انسان تخطّی نمی‌كند. چرا؟ چون ساخته شده است، برنامه به او داده شده است، در آن كادر معین خود را محصور كرده است، دیگر نمی‌تواند تخطّی از

 آن انجام بدهد. این می‌تواند حیات را برای انسان بیاورد، این می‌تواند آنچه را كه مقصود از خلقت و تربیت انسان است برای انسان بوجود بیاورد.

 اگر یك شخصی بخواهد در این مرتبه حركت بكند، چقدر فرق می‌كند با اینكه بخواهد اساس را براساس روابط طرفین بگذارد، اساس را براساس علاقات طرفین بگذارد. اینكه نمی‌شود، اینكه سنگ روی سنگ بند نمی‌شود، این همین وضعیتی است كه هست. تا مادامی كه خوبی و خوشی و خنده است این‌طور، همین كه مسئله یك‌خرده بالا و پایین شد، فشارهایی آمد، زندگی دچار اختلاطی شد، گاهی یسر، گاهی عُسر، نق و نوق شروع می‌شود، از این‌طرف، از آن‌طرف و بعد كم‌كم این زاویه، انفراج بیشتری پیدا می‌كند البته راجع به این مسائل صحبت خواهیم كرد، منتها برای رسیدن به این نكته كه امروز مورد نظر هست به اجمال مطالبی را عرض می‌كنم ان‌شاءاللَه مطالب به گوش شما خواهد رسید كه تابه‌حال نشنیدید

 اگر زن و شوهر بخواهند اساس زندگی خود را براساس ایمان به خدا قرار بدهند این زندگی، زندگی محكم است. پایه‌های این زندگی دیگر روی خاك نیست، پایه‌های این زندگی در یك وضعیت و در یك موقعیت بسیار محكمی استوار شده است و بادها دیگر نمی‌توانند این را بلرزانند. باد می‌آید نوساناتی بوجود می‌آورد، اما دیگر تیرآهن كه پایین نمی‌آید، خیلی بخواهد تغییر بكند، فوقش فرض كنید یك حركتی در سطح منزل بوجود می‌آورد یا لوله‌ای هست آن لوله را خم می‌كند، یا كاغذی را ... ولی دیگر نمی‌آید آن عمود زندگی و عمود منزل را دستخوش خطر قرار بدهد. اما اگر ما آمدیم منزلی ساختیم سه طبقه، چهار طبقه همین‌طوری ستون را گذاشتیم روی خاك و بعد این را بنا كردیم، با كمترین اشاره یك‌دفعه تمام این ساختمان به هم می‌ریزد، چرا؟ بنیان مرصوص ندارد، این زندگی بنیان مستحكم ندارد.

 پس بنابراین در وهله اوّل زن و شوهری كه می‌خواهند خانواده تشكیل بدهند باید بدانند كه چه می‌خواهند بكنند، این مشكلی است كه فعلًا جامعه امروزی از این نعمت محروم است. جامعه امروزی نمی‌داند كه خدا چه وظایفی بر عهده زن و بر عهده مرد گذاشته است. دائم می‌خواهد نقصانی از یك طرف به‌وجود می‌آید از طرف دیگر پر كند، ابرویش را می‌خواهد درست كند، چشمش را كور می‌كند. می‌خواهد از یك طرف جلوی بعضی از خصوصیات، مسائل و خطرات را بگیرد، خطرات مهم‌تری را متوجه می‌كند. چرا باید این‌طور باشد؟ چرا ما نباید حق مطلب را آن‌گونه كه ائمه گفته‌اند بگوییم؟ چرا باید آنچه كه امروزه كشورهای مترّقی به آن رسیده‌اند ما تازه بیاییم تجربه كنیم؟ چرا؟

 مگر پیغمبر اسلام با كسی حسابی داشت؟! مگر ائمه با كسی حسابی داشتند؟! مگر خدای متعال زنی و مردی سرش می‌شود؟ همه اینها بندگان خدا هستند. مگر خدای متعال تمییزی بین یكی و بین دیگری می‌گذارد؟ اگر این‌طور است كه ما این خدا را قبول نداریم! خدای متعال كه بیاید مرد را بر زن ترجیح بدهد ما كه آن خدا را قبول نداریم! این چه خدایی است! مگر زن چه گناهی كرده است! مگر خلقت زن دست خودش بوده است؟ مگر خلقت مرد دست خودش است؟ حالا خدا بیاید با یك قانونی دائم بزند بر سر زن؛ باید این كار را بكنی، آن كار را بكنی، خدا نیست. فایده‌ای ندارد. منتها مسئله‌ای كه هست این است كه ما ببینیم این خدایی كه عادل است، این خدایی كه دلسوز است، این خدایی كه می‌گوید من از پدر و مادر به تو مهربانترم، در اینجا چه نقشه‌ای برای طرفین ریخته است. آن‌قدر بالا و پایین نپرید، آن‌قدر لگدپرانی نكنید، آن‌قدر این در و آن در نزنید، صاف به آنچه او گفته است بیایید عمل بكنید، این مسئله است. هِی به این در و آن در نزنید، خجالت از

 این و آن نكشید، آن چیزی كه خدای متعال گفته است هم مرد باید عمل بكند و هم زن باید عمل بكند.

 آیه دیگری كه بسیار عجیب است؛ مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثى‌ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ ... النحل، ٩٧ ببینید دوباره می‌گوید وَ هُوَ مُؤْمِنٌ‌ یعنی عمل صالح باید در حال ایمان باشد. اگر یك مردی برای زن و برای بچه‌ها و عائله خودش یك خدمتی كرد و این خدمت را برای نیاز خودش انجام داد كه نیاز به زن دارد، نیاز به زندگی دارد، نیاز به تشكیل خانواده دارد، اگر برای نیاز این كار را انجام داد خیلی هنر نكرده است، كار مهمی انجام نداده است. من نمی‌گویم نكنید! نه، باید انجام بدهید. ولی صحبت در این است كه چرا انسان بهتر را انجام ندهد؟! حالا كه قرار بر این است كه انسان این عمل را انجام بدهد، این اموال را صرف بكند، این وقت را برای آنها بگذارد، از خودش مایه بگذارد، چرا فكرش را تصحیح نكند كه به یك نفعی برسد؟ چرا بخواهد به مرتبه مادون و به مرتبه حیوانیت [راضی شود]، یك حیوان درنده هم برای بچه‌هایش كار می‌كند. شما شیر را ببینید! اگر یك شخصی یا یك حیوانی بخواهد در آن محدوده دخالت كند، حمله می‌كند. فیل را ببینید، حیوانات را ببینید، حتی یك كبوتر وقتی‌كه بچه می‌گذارد، شما اگر بخواهید دستتان را نزدیك آن كنید، نوك می‌زند. یعنی می‌گوید: من در این حریم خودم متعهد هستم، نسبت به بچه‌های خودم علاقه دارم. اما همین كبوتر وقتی‌كه بچه‌هایش بزرگ می‌شوند، می‌زند از قفس بیرونشان می‌كند اینجا چه كسی كبوتر دارد؟ می‌داند دیگر، خب همه خندیدند، لابد ... یعنی چه؟ یعنی این كبوتر در نظام تعلّق و تربیت خودش تا وقتی با بچه‌های خودش هست كه احساس مادری را نسبت به آنها داشته باشد چون خود من هم دیدم وقتی‌كه بزرگ شدند، شما برای چه در قفس ما هستید؟!

 بلند شوید بروید پی كار و زندگیتان، می‌زند بیرون می‌كند. ولی پدر و مادر این‌طور نیستند.

 مرحوم آقا رضوان اللَه علیه می‌فرمودند: یكی از بزرگترین اشتباهاتی كه بسیاری از افراد حتی بسیاری از علماء مرتكب می‌شوند كه خودشان هم اسم می‌بردند و ما هم می‌شناختیم این است كه پدر و مادر احساس می‌كنند فقط تا مادامی كه فرزند آنها در طفولیت بسر می‌برد و احتیاجی به سرپرستی ظاهری آنها دارد مكلّف و متعهد هستند، درحالی‌كه پدر و مادر تا دم مرگ، حتی اگر فرزندشان بشود هفتاد ساله و پدر نود سالش باشد باز، متعهد است و باید او را زیر نظر بگیرد، باید متوجه باشد، نه اینكه فرض كنید كه بچه بزرگ شده است مثل این غربی‌ها خودش می‌فهمد، ما كاری به كارش نداریم. چی كاری به كارش نداریم؟ این چیزی سرش نمی‌شود. نه دیگر بزرگ شده است خودش تشخیص می‌دهد! خودش سعادت خودش را تعیین می‌كند! اختیار با خودش است!

 این فرهنگ، فرهنگ منحط غربی است. این فرهنگ فقط فرهنگ اقتصادی است. فرهنگ عاطفی، فرهنگ عقلانی، فرهنگ فكری، فرهنگ عدالت، فرهنگ مروّت، فرهنگ حمیت كه فرهنگ اسلام است می‌گوید تا مادامی كه می‌توانی دست او را بگیری، باید دستش را بگیری. اگر بچه‌ات را فرض كنید كه زن دادی، چهار تا بچه هم پیدا كرد، پنچ‌تا هم پیدا كرد، ده تا هم إن‌شاءاللَه پیدا كرد، سنّش هم رسید به پنچاه و تو سنت هفتاد سال است، باز بیست سال تجربه‌ات از او بیشتر است. باز بیست سال بهتر از او می‌فهمی، باید دست او را بگیری، باید امر و نهیت را به او داشته باشی. التفات می‌كنید ما باید كجا برویم! الآن این خبرها نیست. دختر می‌شود سیزده سال، بلند می‌شود می‌رود بیرون برای خودش هر كاری دلش می‌خواهد می‌كند. هرچه هم می‌خواهد در خانه می‌آورد. پسر هفده، هجده سال‌

 می‌شود، دیگر به سن قانونی رسیده است، ما دیگر تكلیف نداریم و خودش می‌داند، خودش می‌داند، زندگی خودش را تعیین كند، خودش تصمیم می‌گیرد، باید او را آزاد گذاشت، باید دست او را باز كرد، باید خودش تجربه بیاموزد. تا بخواهد تجربه بیاموزد شش تا مَلَّق در چاه زده است! چی چی تجربه بیاموزد! خودمان را گول می‌زنیم یا خودتان را؟! چه كسی را دارید گول می‌زنید؟ نتیجه‌اش همین است كه دارید می‌بینید.

 در فرهنگ غرب الآن دارید نتیجه را می‌بینید كه پسرها و دخترها به چه وضعی می‌افتند، به چه اوضاعی می‌افتند! پسر از منزل خارج بشود نه بابا از او خبر دارد نه مادر، دختر از منزل خارج بشود هیچ‌كس از او خبر ندارد. حرف هم بخواهند بزنند فوری به پلیس شكایت می‌كند می‌آیند دستگیر می‌كنند. این‌طور نیست! می‌برند زندان. چرا پدر به من اهانت كرده است؟ چرا به من اهانت كرده است! این در محدوده اختیار من تعدی كرده است! ببینید ما در چه عالمی از حیوانیت داریم زندگی می‌كنیم! همین كه نان ما را بدهند، آب ما را بدهند، مسكن ما را بدهند، بزرگ بكنند، دیگر نباید به ما كار داشته باشند. این حیوان است دیگر، این حیوان شد، حیوان مگر چه كار می‌كند؟ همین. یك شیر با بچه‌هایش چه كار می‌كند؟ یك پلنگ چه كار می‌كند؟ از حریم آنها دفاع می‌كند، به آنها شكار یاد می‌دهد، بزرگ می‌كند، بعد می‌گوید: خوش آمدید، بروید، دیگر هم سراغ من نیایید، اصلًا دیگر نیایید. این عالم، عالم حیوانی است.

 ولی اسلام این را نمی‌گوید؛ اسلام می‌گوید: فرزندی كه از پدر بدنیا آمد با او معیت دارد، وحدت دارد تا وقتی‌كه از دنیا می‌رود. ببینید چه ارزشی است؟! آن‌وقت ببینید اگر قرار بر این باشد چه خواهد شد. طرفین به چه سعادتی خواهند رسید! محبت میان آنها به چه مرتبه‌ای می‌رسد، الفت به چه مرتبه‌ای می‌رسد! ارزش‌های انسانی‌

 تا مادام عمر ...، نه اینكه بگوید در این ساعت فرصت ندارم كه او به منزل من بیاید. پدر تلفن می‌كند می‌خواهم بیایم منزل، نه امشب ما فلان داریم. مادر می‌خواهد بیاید، نه ما امشب من‌باب‌مثال پارتی داریم. چی؟! پدرت دارد می‌آید خانه‌ات احمق! مادرت دارد می‌آید خانه‌ات، پدر و مادر حق حیات بر تو دارند. تو را به وجود آوردند، به تو حیات دادند، به تو سعادت دادند، تو را از عدم به مرتبه وجود آوردند، كجا رفتیم ما! كجا داریم زندگی می‌كنیم؟! خودمان كه چیزی نداشتیم صادر كنیم! الحمداللَه چیز دیگر دارد می‌آید اینجا! خوبی‌های آنها دارد می‌آید اینجا! حق حیات به گردن ما دارند. زن و شوهر با هم معیت دارند. نه، شما در محدوده خودت باید به امور خودت بپردازی، من هم در محدوده خودم به امور خودم باید بپردازم! خیلی دیگر عالی شد!

ترسم نرسی به كعبه‌ای اعرابی‌ \*\*\* این ره كه تو می‌روی به تركستان است‌

 از اینجا می‌خواهد بحث ما شروع شود؛ در این آیه خدای متعال می‌فرماید مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثى‌ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَياةً طَيِّبَةً ... النحل، ٩٧ كسی‌كه عمل صالح انجام می‌دهد زن و مرد، ما حیات طیبه نصیب او خواهیم كرد، ما او را احیاء می‌كنیم، نحيينه‌ یعنی احیاء می‌كنیم، زنده می‌كنیم. از مرگ جهل و غرور بیرون می‌آوریم، از عالم نادانی و حیوانیت خارج می‌كنیم. احیاء یعنی همین دیگر، ما كه داریم راه می‌رویم، ما كه داریم زندگی می‌كنیم، اینكه احیاء نیست. به قول امیرالمؤمنین علیه‌السّلام می‌فرماید:

 يا أشبَاهَ الرِّجَالِ وَ لَا رِجَال‌[[1]](#footnote-1)

 ای كسانی‌كه اسمتان را مرد گذاشته‌اید، ولی كجا مردید! مردانگی این است؟ بلاهایی كه اینها سر امیرالمؤمنین آوردند.

 یا اینكه در آیه شریفه می‌فرماید: ... وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوانُ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ‌ العنكبوت، ٦٤ خانه آخرت و روز قیامت و موقعیت قیامت حیوان و زندگی است. این حیات ظاهری یك تحركات است. اگر ما به جای خودمان فرض كنید كه یك چیزی مثل خودمان حركت كند، یك رباتی بیاید به جای ما راه برود، آن هم راه می‌رود دیگر، الآن مگر درست نمی‌كنند؟! یك ربات درست می‌كنند از این اتاق وارد می‌شود به آن‌طرف نگاه می‌كند می‌رود نگاه می‌كند هرجایی كه خالی است می‌نشیند. اگر شما نگاه بكنید تشخیص می‌دهید این انسان است؟ ما تشخیص نمی‌دهیم، تشخیص نمی‌دهیم اگر به صورت یك انسان درست كنند. از در وارد می‌شود نگاه می‌كند كاملًا فركانس می‌فرستد، می‌گیرد، می‌فهمد كجا نقطه خالی است، می‌رود قشنگ یك سر سوزن این‌طرف و آن‌طرف هم نمی‌نشیند، از ما هم دقیق‌تر می‌نشیند. می‌نشیند یك جای خالی، صورتش را هم مثل انسان درست می‌كنند. این زنده است؟ این زنده نیست.

 ما در این دنیا اگر در جهل حیوانیت و در جهل ارزش‌های انسانی حركت كنیم عین همین ربات هستیم، به او یك برنامه می‌دهند طبق برنامه عمل می‌كند. ما هم همین، ما هم عین آن هستیم. آیه چه می‌فرماید؟ وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوانُ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ‌ آخرت حَیوان و زندگی است؛ یعنی ای بشری كه در اینجا بدون توجه به آخرت حركت می‌كنی، تو مثل همان ربات می‌مانی، مثل همان ربات هیچ فرقی نمی‌كنی، زندگی نداری، مغزت پوك و پوچ و در آن هیچ نوع از ارزش‌های انسانی وجود ندارد. فقط بر اساس خودیت، محوریت، جلب منافع، همین‌طوری تا یك حدی برسی و بعد تمام. این همان است، مرده هم حركت می‌كند، مرده حركت می‌كند.

 در اینجا آیه می‌فرماید:

 ما اینها را احیاء می‌كنیم زنده می‌كنیم، از عالم موت و بی‌تحركی و بی‌شعوری و بی‌احساسی در می‌آوریم. ما خودمان هم می‌توانیم افراد را امتحان كنیم دیگر، شما با افراد صحبت كنید، با افراد مختلف حرف بزنید، با آنها بنشینید ببینید فكر اینها چیست؟! در چه عالمی فكر می‌كنند. صبح كه از منزل می‌خواهند بیایند بیرون به دنبال چه هستند؟! این را بگیریم و آن را بزنیم، این را ببندیم، این را بگیریم و شب برگردیم در خانه، این حیوان است دیگر، همین. هیچ چیز دیگر مطرح نیست. بیشتر پول در بیاورند، بهترخرج كنند، بهتر بخورند، بهتر بخوابند و بعد هم خداحافظ تمام شد. تمام شد مسئله، این می‌شود همان حیوان. خداوند به این افراد می‌گوید: مَوتی! در آیه می‌فرماید: ای رسول من، تو نمی‌توانی به مَوتی چیز یاد بدهی‌ إِنَّكَ لا تُسْمِعُ الْمَوْتى‌ النمل، ٨٠ تو به مردگان نمی‌توانی بشنوایانی، به مردگان نمی‌توانی بقبولانی، به مردگان نمی‌توانی بفهمانی، اینها مرده‌اند، چرا مرده‌اند؟ چون مثل گچ می‌مانند، مثل مجسمه می‌مانند، آن انسانیت در وجود آنها نیست.

 فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَياةً طَيِّبَةً، ما اینها را احیاء می‌كنیم، به حیات طیبه. چه حیاتی؟ حیاتی كه طیب است، پاك است، آلایش ندارد، خوشی محض است، مستی محض است، استفاده از همه جلوات و جذبات الهی است، انغمار در همه رحمات پروردگار است، انجذاب همه الطاف و انوار است. واقعاً چه خبر است!

 دیروز به مناسبتی داشتم صحبتی از مرحوم آقا رضوان اللَه علیه گوش می‌دادم كه در مسجد قائم صحبت می‌كردند، دیدم عجیب ایشان بیان می‌كند. انگار خودش در این مرتبه است. می‌گوید: آقایان اگر یك لحظه از آنچه كه خدای متعال برای مؤمنین در روز قیامت آماده كرده در اینجا نشان بدهد، دیگر اصلًا به هیچ چیز در این دنیا اعتناء نمی‌كنید؛ یعنی آن‌چنان ذهن را می‌گیرد و آن‌چنان قلب را می‌گیرد.

 حالا شما ببینید این اولیاء خدا كه اینها را دیده‌اند چه جوری دارند تحمل می‌كنند! ماها را داشتند تحمل می‌كردند! تحمل می‌كردند دیگر، اینها دیدند دیگر، اینكه خدای متعال آماده كرده برای آنها اگر ببینید دیگر نه به دنیا نگاه می‌كنید، نه به زن نگاه می‌كنید، نه به فرزند نگاه می‌كنید، نه به ییلاقش نه به قشلاقش، نه به تفریحش نه به هیچی، هیچی، هیچی، هیچی، چه كار می‌كنید؟ این را من از خودم می‌گویم، ایشان نگفتند مثل پیغمبر می‌روید در غار حراء، آن‌وقت سه ماه به سه ماه نمی‌آیید در مكّه، پیغمبر این بود.

 همین پیغمبر، خدایی نكرده، خدایی نكرده، خدایی نكرده از آن اوصاف و از آن مشاعر انسانی كم داشت كه بلند می‌شد می‌رفت آنجا! رفته‌اید در غار حرا؟! خدا قسمت كند بروید ببینید چیست! آن زمان، الآن كه مكّه متصّل شده است، آن زمان، دو فرسخ فاصله بود. می‌رفت در آنجا چهل روز، چهل روز همان‌جا بود، چه قبل از زمانی‌كه رسول خدا با حضرت خدیجه سلام اللَه علیها ازدواج كند و چه در زمان خود خدیجه. و آن چه زن بزرگواری بود كه این معانی را می‌فهمید، احساس می‌كرد! هر دو سه روز یك بار می‌آمد به رسول خدا سر می‌زد، برای پیغمبر غذا می‌آورد، آب می‌آورد و اصلًا از آن حضرت تقاضا نمی‌كرد من در منزل تنهایم، شما آمدی اینجا، مثلًا ما ازدواج كردیم، نه، می‌گفت: بگذار كار خودش را بكند، بگذار حال خودش را داشته باشد. بیخود كه حضرت خدیجه نشد، این كارها را كرد دیگر، بگذار راه خودش را برود و پیغمبر چه می‌فهمید! همان‌طوری نشسته بود؟ همان‌طوری نشسته بود ذكر می‌گفت؟ شما دو ساعت بنشینید خسته می‌شوید یا نمی‌شوید؟! چه توجهی داشت؟ چه بر او می‌تابید؟ چه بر قلب او وارد می‌شد كه چهل روز، چهل روز از آن بالا نمی‌آمد پایین؟ بالاخره آن هم بشر بود، بالاخره آن هم مغز داشت، بالاخره آن هم احساسات داشت، بالاخره آن هم فهم داشت، فكر

 داشت، عاطفه داشت، اگر از بقیه بیشتر نبود، كمتر كه نبود. این به خاطر همین است.

 حافظ در اینجا می‌گوید، مرحوم آقا هم این شعر را خیلی می‌خواندند. وقتی‌كه رسول خدا مأمور شد و آمد اقرأ باسم ربك الذی خلق\* خَلَقَ الْإِنْسانَ مِنْ عَلَقٍ‌ العلق، ١ و ٢ بلند شو و بیا. حافظ در اینجا حكایت از این معنا می‌كند می‌گوید: «من كه ملول گشتمی از نفس فرشتگان» یعنی پیغمبر در یك جایی بود كه حوصله‌ای كه با ملائكه حرف بزند نداشت. آن‌وقت ما می‌گوییم اگر همین پایین پایین هایشان را هم ببینیم، فرض بكنید كه تمام وقتمان را در بست. یعنی اصلًا حوصله نداشت كه بیاید پایین. «قال و مقال عالمی می‌كشم از برای تو» این می‌شود وَ هُوَ مُؤْمِنٌ‌ آن‌وقت باید بلند بشود بیاید برود در مكّه، سراغ ابوسفیان برود، سراغ ابوجهل برود، سراغ ابوبكر برود، سراغ سلمان برود، سراغ اباذر برود، یكی یكی بیاید، با اخلاق خوب، با صبر، با پایداری، بر علیه او جنگ راه بیاندازند، بزنند دندان او را بشكنند، صورت او را بشكنند، پیشانی او را بشكنند، دانه‌های خود در مغز استخوان سر او فرو برود، این معنایش است. حالا ما انجام می‌دهیم؟! قال و مقال عالمی می‌كشم از برای تو

 فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَياةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ ما كانُوا يَعْمَلُونَ‌ النحل، ٩٧

 ما اجر اینها را به بهتر از آن نیتی كه كرده‌اند به آنها می‌پردازیم. یعنی چه؟ یعنی مرد و زن هردو یك حكم در اینجا دارند. هر دوی اینها دارای مقام حیات هستند، هر دوی اینها به حیات طیبه می‌رسند و هر دوی اینها به بالاترین مرتبه‌ای كه نیات آنها بر آن مرتبه تمركز پیدا كرده است دست خواهند یافت. این معنای‌ أَحْسَنُ‌ خیلی معنای عجیبی است. یعنی این مرد و زن هر دوی اینها به یك نقطه می‌رسند، نقطه حیات طیبه، چون مال هر دوی آنهاست. حیات طیبه را نگفته است كه مال این كمتر است و مال‌

 این بیشتر. فَلَنُحْيِيَنَّهُ‌ ما هر دو را احیاء می‌كنیم به حیات طیبه، حیات طیبه یكی است. البته اختلاف ظروف در اینجا هست، برای همه افراد هست، ولی مسئله، مسئله رتبه است. ما هر دوی اینها را به حیات طیبه و به زندگی طیبه می‌رسانیم‌ وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ ما كانُوا يَعْمَلُونَ‌.

 حال كه مطلب به اینجا رسید باید یك مقدمه عرض كنم تا از آن مقدمه به نتیجه برسیم. هروقت هم خسته شدید ما دیگر آنجا مطلب را تمام می‌كنیم و مطلب را بگذاریم برای جلسه بعد! ان‌شاءاللَه خیال می‌كنیم كه دیگر خیلی زحمت ندهیم. خسته كه نشدید؟! خیلی خوب، رُودربایستی نكنید حالا وقت زیاد داریم!

 خدای متعال در قرآن كریم می‌فرماید: فَإِذا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ ساجِدِينَ‌ الحجر، ٢٩ وقتی‌كه من این آدم را از روح خودم خلق كردم، روح و حقیقت روح چیست؟ مطلبی كه خود ما از او غافل هستیم، یعنی حتی خود افرادی كه در این مجلس هستند و خود من، نسبت به این مسئله غافلیم كه وجود ما یك وجودی است كه از ذات پروردگار نشأت گرفته و از آن عالم تنازل پیدا كرده است، از آن عالم سعه و تجرد و انبساط و صفا و لطف و نور و بهجت آمده آمده همین شدیم كه الآن داریم می‌بینیم، همین، همین افرادی كه اینجا نشسته‌اند. آمدیم در این قالب به این كیفیت ارتباط برقرار كردیم. این روح قطعاً در انتساب به پروردگار این مطلب را اثبات می‌كند كه از مقام تجرد بوجود آمده است، و خلقتش از آن مقام تجرد است كه لازمه این موقعیت، اتِّصاف روح به اوصافی است كه آن اوصاف به وجود بسیط و بِالصِّرافه و لاحد و لاقیدی و اطلاقی پروردگار برمی‌گردد. گرچه مسئله یك مقداری دارد مشكل می‌شود، ولی اگر یك مقداری تحمل بكنید بعداً این مطلب كم‌كم آسان می‌شود.

 تمام صفات جمالیه و جلالیه پروردگار التصاق و اتصافش به مرتبه ذات به خاطر نفس وجودی است كه آن وجود عبارت است از خود خدا؛ یعنی آن حقیقت و آن تشخّص و آن تعینی كه ما از آن تعین به وجود بالصّرافه و صرف و اطلاق و غیر مقید وجودهای ما همه مقید هستند، داریم می‌بینیم یكی كوچك است، یكی بزرگ است، یكی شكل و شمایلش آن‌طور است، همه اینها تقیداتی است كه این تقیدات هر وجودی را به یك حصّه خاص و شكل خاصّی می‌نمایاند آن وجود پروردگار شكل ندارد، رنگ ندارد، حدّ ندارد، كم و مقدار ندارد، كِیف ندارد، لون ندارد. ما نمی‌توانیم بگوییم كه او آنجاست، نمی‌توانیم اشاره كنیم كه پروردگار در آسمان‌ها است، نمی‌توانیم اشاره كنیم كه پروردگار در وجود ما است. این اشارات همه «او» را محدود می‌كند و «او» بالاتر از حد است، بالاتر از قید است، حتی از اطلاقی كه مورد نظر ما است به اصطلاح فلاسفه از خود آن اطلاق هم بالاتر است.

 این وجود پروردگار ذاتاً و بدون دخالت غیر، اوصافی را برای خود می‌طلبد، همان‌طوری كه ما یك اوصافی داریم. بعضی از این اوصاف، اوصاف فطری و غیر اكتسابی است، بعضی از این اوصاف اكتسابی است، اوصاف غیر اكتسابی مانند جلب منافع؛ یكی از اوصافی كه ما داریم این است كه سعی می‌كنیم منافع را برای خودمان جلب بكنیم. یكی دیگر از این اوصافی كه ما داریم صفت غضب است، در همه افراد غضب وجود دارد، كسی به كسی غضب یاد نداده است. یكی از آن اوصاف رحمت و عطوفت است، كسی به كسی رحمت یاد نداده است. ممكن است كم و زیاد داشته باشد ولی كسی نیامده رحمت را به كس دیگری یاد بدهد، عطوفت را یاد بدهد، غضب را یاد بدهد، شهوت را یاد بدهد حالا مسئله شهوت‌

 مسئله‌ای است كه ان‌شاءاللَه در این جلسه یا جلسه دیگر عرض می‌كنم ولی این اوصاف را كسی نیامده یاد بدهد.

 یكی از اوصافی كه ما داریم وصف راهیابی به كمال و رفع نواقص است و در همه افراد موجود است. انسان ذاتاً می‌خواهد نواقص را برطرف كند. چرا شما وقتی‌كه در خیابان به یك جایی‌كه روزنامه است می‌رسید می‌ایستید و روزنامه مطالعه می‌كنید؟ چون می‌خواهید اطلاع ناقصی را كه نسبت به اوضاع دارید با خواندن روزنامه برطرف كنید البته خیلی اشتباه است، وقت انسان را به این چیزها می‌گذراند. در هرجایی انسان نباید این كار را بكند الا بعضی اوقات چرا شما وقتی‌كه ساعت اخبار می‌رسد پیچ رادیو را باز می‌كنید ببینید اخبار چیست؟ چرا؟ چون انسان به دنبال رفع جهل می‌گردد، جهل خود را می‌خواهد از بین ببرد. حالا بعضی اوقات همین رفع جهل انسان را به جهالت می‌كشاند. بسیار خوب! دو سه تا خبر شنیدید دیگر ببندید، دیگر چرا سه ربع گوش می‌دهید؟! چرا سه ربع وقتتان را تلف می‌كنید؟ آن رفت و آن آمد، این مُرد و آن زنده شد به من چه مربوط است! اگر مطلب علمی مفیدی است بسیار خوب و الّا بقیه همه اتلاف وقت و اتلاف عمر است. این برای این است كه انسان می‌خواهد جهالت خودش را از بین ببرد. این یك مسئله فطری است.

 بعضی از مسائل هم اكتسابی است؛ علم اكتسابی است، قدرت اكتسابی است البته یك مقداری از آن قدرت اكتسابی است علم اكتسابی است. شخصی كه در منزل بنشیند نمی‌تواند یك خطاط ماهری بشود، باید برود به مكتب پیش استاد خطاط یاد بگیرد. كسی‌كه در منزل بنشیند نمی‌تواند یك طبیب بشود، باید برود در آن مواضعی كه بتواند او را مجرّب كند، دست به كار بشود. كسی‌كه در منزل بنشیند

 نمی‌تواند یك مجتهد و عالم به احكام اسلامی باشد، باید برود در مدرسه درس بخواند، این می‌شود كسبی.

 اما در ذات پروردگار صفت كسبی معنا ندارد؛ تمام اوصافی كه خدای متعال متصّف به آن اوصاف است ذاتی است و لازمه ذات است، اوصاف ذاتی به آن اوصافی گفته می‌شوند كه وقتی موضوع برای آن وصف محقّق بشود قطعاً آن وصف هم به دنبال او خواهد آمد. یك مثال خیلی عادی می‌زنم؛ آب سَیلان دارد، الآن این لیوان كه در دست من است اگر این آب را بریزم روی زمین، این آب شروع می‌كند به حركت، نفوذ دارد، داخل در فرش می‌شود، نفوذ پیدا می‌كند. حالا آیا شما آبی دیدید كه بریزید و نفوذ پیدا نكند، سَیلان نداشته باشد؟ نه. بله، ممكن است شما آب را تجزیه كنید و وقتی تجزیه شد این خاصیت را از دست بدهد. اكسیژن آن جدا بشود، هیدروژن آن جدا بشود و دیگر آن سیلان را نداشته باشد. ولی تا وقتی این آب، آب است، این سیلان را هم با خودش دارد.

 مثال دیگری كه می‌زنند می‌گویند: فرض كنید كه عدد چهار زوج است، عدد سه فرد است. شما می‌توانید چهاری توی این دنیا پیدا بكنید كه فرد باشد؟ یا عدد هیجدهی را پیدا كنید كه فرد باشد، یا عدد پانزده زوج باشد؟! بگویید پانزدهی كه در قم است فرد است، اما پانزده در طهران زوج است گاهی این‌طوری می‌شود، شده ما هم دیدیم! این‌طور نمی‌شود. عدد پانزده در ایران فرد است، در عربستان هم فرد است، در امریكا هم فرد است، همه جا فرد است! عدد شانزده هم همین‌طور، این را می‌گویند اوصاف ذاتی؛ یعنی اوصافی كه به هیچ‌وجه از آن موصوف خودش كنده نمی‌شود، جدا نمی‌شود. اوصاف پروردگار همین‌طور است.

 تمام آن اوصافی كه ما آن اوصاف را به عنوان اوصاف جمالی پروردگار و به عنوان اوصاف جلالی پروردگار می‌شماریم، خدا آن اوصاف را كسب نكرده است، به‌

 دست نیاورده است در این زمینه مطلب خیلی زیاد و مسئله خیلی مشكل است و محلّ تصادم آراء فلاسفه و حكما و عرفا در اینجا است این اوصاف بدست نیامده است. حتی تمام این خلقت‌هایی كه یكی پس از دیگری می‌آید به اندازه سر سوزنی بر علم خدا اضافه نكرده است، ولی به علم ما اضافه می‌كند. هر روز مسئله‌ای به مسائل ما اضافه می‌شود، هر روز علمی بر علوم ما اضافه می‌شود، ولی تمام این خلق‌هایی كه یكی پس از دیگری در این عالم می‌آیند به اندازه یك میلیمتر، به اندازه یك ذرّه به علم خدا قبل از این خلقت اضافه نكرده است. چرا؟ چون همه چیز پیش خدا روشن است و تمام اینها از ناحیه پروردگار آمده است. چطور ممكن است فاعل، عالم به فعل خود نباشد و چطور ممكن است یك ذات به عوارض آن ذات توجه نداشته باشد؟ این از محالات است.

 این انسان از یك همچنین مرحله‌ای آمده است پایین. حالا ببینید در چه مرحله‌ای است؟! یعنی ما از یك مقامی تنازل پیدا كرده‌ایم كه در آن مقام، تمام اوصاف پروردگار بدون دخالت شی‌ء دیگر و ذات ثالث، آمده به این ذات التصاق پیدا كرده و خودش را به این ذات چسبانده و جدا نشده است. از یك همچنین موقعیتی ما بوجود آمدیم. نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي‌ یعنی از خودم، خودم را به صورت تو درآوردم. دیگر بالاتر از این! یعنی خودم را آوردم و به شكل تو نمایاندم. نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي‌ معنایش یعنی همین. خودم را پایین آوردم و به این قیافه به همه نشان دادم، متوجه باشیم كه چه هستیم! تا به حال متوجه این نكته بودیم؟!

 اگر خدا بیاید شما از خدا توقّع دارید چه كار بكند؟ الآن در این مجلس ما خدا بیاید به صورت یك انسانی در اینجا بنشیند، شما توقّع دارید این خدا چه كار بكند؟ مرده را زنده كند، سیاهی را تبدیل به سفیدی كند، آسمان را به زمین بیاورد، زمین را به‌

 آسمان ببرد، تصرّف در اشیاء بكند، شقّ القمر بكند، كُرات را برگرداند، هرچه كه به نظر می‌رسد از این مسائل عادی و غیرعادی، خلق بكند، اصلًا خلق بكند، نه اینكه مرده را زنده بكند، خلق كند، بالاتر از این ما از خدا چه توقع داریم؟! از نظر ظاهری اینها را توقّع داریم، حالا چیزهای معنوی بماند، اینها را توقع داریم. مگر بشر این كارها را نمی‌كند؟! مگر حضرت عیسی مرده زنده نمی‌كرد؟ مگر نمی‌كرد؟ مگر امام رضا علیه‌السّلام نقشه شیر بر پرده را به شیر[[2]](#footnote-2) درنده چهارصد كیلو تبدیل نكرد؟ در یك چشم به هم زدن تمام آن شخص را كه ساحر بود، همه را در شكم خودش برد، در یك چشم به هم زدن، مأمون هم غش كرد افتاد.

 راجع به موسی بن جعفر هم این قضیه را نقل می‌كنند.[[3]](#footnote-3) شیر پرده را، پرده، پرده!!! حضرت فرمودند:

 خُذ يا اسداللَه عدوّ اللَه‌[[4]](#footnote-4)

 این عدو خدا را بگیر، در اینجا اسداللَه نداریم. شیر عكس است، این عكس به یك شیر پانصد كیلویی تبدیل می‌شود. كی این كار را كرد؟ یك بشر دیگر، یعنی شما از خدا چه توقع دارید؟! خلق، بسم‌اللَه، مگر امام رضا نكرد؟ مگر نكرد؟ تواریخ هم همه گفته‌اند. مگر موسی بن جعفر نكرد؟

 مگر امام حسن نكرد؟ حضرت بعد از جریان صلح با معاویه كه ایراداتی بر حضرت وارد كردند در مسجد مدینه نشسته بود، صحبت می‌كردند كه اگر من بخواهم می‌توانم هركاری انجام بدهم، شما این‌طور تصور نكنید، مدینه را به شام می‌برم، شام را می‌آورم و جایش را با مدینه عوض می‌كنم، زن را تبدیل به مرد می‌كنم، مرد

 را تبدیل به زن می‌كنم. عجب! چه حرف‌هایی دارد می‌زند. یكی آنجا نشسته بود گفت جدی می‌گویی؟! یك‌دفعه حضرت گفت: برو چادر سرت كن، یك‌دفعه نگاه كرد دید گیس در آورده و بقیه مسائل ... حضرت گفت: برو چادر سرت كن! فوری رفت یك چیزی آورد گذاشت روی سرش، زن شد زن، چشم بندی هم نبود، همین‌كه خواست برود، حضرت گفت: وایسا، برو كه در خانه هم یك سبیل كلفتی منتظرت است. نه تنها این را زن كرد، آن را هم كه در خانه بود مرد كرد. گفت: عجب این را دیگر نخوانده بودیم! تا به حال مرد باشیم حالا زن، خیلی بد است! بعد حضرت فرمودند: از شما دو تا یك فرزند بدنیا می‌آید خنثی، این را هم بدانید. طرف رفت خانه، دید عجب یك كسی آنجا نشسته می‌گوید سلامٌ علیكم، حال شریف چطور است؟ بله دیگر، «گهی پشت بر زین گهی زین به پشت، چنین است رسم سرای درشت» تا به حال یك جور دیگر بود حالا از این به بعد تشریف بیاورید مسئله جور دیگر انجام بشود! چیست؟ امام است! مگر این كار را نكرد؟ این را اهل تسنّن هم نوشته‌اند. بعد از اینكه بچّه‌دار شدند اصلًا دیگر رفتند بیرون. حالا آن كه مرد شده هیچی، این را چه كارش بكنیم! وقتی‌كه آمدند به دست حضرت توبه كردند، حضرت آن دو تا را برگرداندند سر جای اوّل، حالا برگردید هركدام وظیفه خودتان را انجام بدهید. آن بچّه را هم تبدیل كردند به دختر یا پسر، دو نقل مختلف است.[[5]](#footnote-5) این كار امام است. خدا مگر این كار را نمی‌كند؟ چطور امام توانست؟! بشر است.

 شما چه توقعی دارید كه خدا انجام بدهد ولی بشر نتواند انجام بدهد، این مال چیست؟ مال این نكته است كه خدای متعال آن صفات و اسمایی كه با آن اسماء

 می‌تواند كون را در عالم تكوین بوجود بیاورد، آنها را در ما قرار داده است. خوابیم یا بیدار! همه آنها را آمده در ما قرار داده است. مگر حدیث قدسی نداریم خودتان می‌دانید دیگر

 عبدى اطعنى حتى اجعلك مَثَلِى او مِثلِى، اقول للشئ كن فيكون و تقول لشّئ كن فيكون؛[[6]](#footnote-6)

 بنده من، مرا اطاعت بكن شرط اطاعت است مرا اطاعت بكن تا من تو را مثل خودم قرار بدهم! یا مَثَل خودم، همانند خودم، نمونه خودم، ممثَّل خودم قرار بدهم. من به اشیاء می‌گویم بوده باش‌ إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ‌ یس، ٨٢ اینها هستند. تو به اشیاء می‌گویی بوده باش، می‌باشند، امام علیه‌السّلام مگر نبود، شیر را تبدیل می‌كند، مرده را زنده می‌كند، پیغمبر شقّ‌القمر می‌كند، شما حالا هرچه اشاره كنید، موشك هم بزنید به ماه كه نصف نمی‌شود، اما پیغمبر همان‌جا نشسته است، بدون اینكه نه موشكی بزند نه آپلویی سوار شده باشد، نه به آنجا برود البته ما كه نفهمیدیم این راست است یا دروغ است ما كه نفهمیدیم نه بمب اتمی به كار ببرد، نه بمب هیدروژنی به كار ببرد، هیچی، همین‌طور نشسته یك اشاره می‌كند ماه می‌شود دو تا، می‌شود دو تا، همه هم می‌بینند! آنهایی هم كه خارج مكّه هستند می‌بینند. چشم‌بندی هم نبوده است، قافله‌ای كه از بیرون مكّه می‌آمده آن قافله هم گفته است كه دیشب دیدیم ماه دو تا شد. چشم‌بندی نبوده است، چرا؟ چون بنده مطیع خدا شده است. رسول خدا شده بنده مطیع «تقول لشّئ كن فیكون» آن هم می‌گوید: باش، هست.

 این مقام، تنازل پیدا كرده آمده پایین، وقتی‌كه دارد می‌آید پایین در آن مقام و روح نه زن هست و نه مرد چرا؟ چون خدا كه مرد نیست، خدا جنبه فاعلی محض است. در آنجا مردی و زنی دیگر معنا ندارد كه خدا مرد یا زن باشد. چرا در آنجا نیست؟

 چون جنبه انفعالی مربوط به استمرار و بقاء نسل است. در آنجا كه نسل نیست و در آنجا كه توالد و تناسل نیست. لذا آیه شریفه می‌فرماید: این مردم به ملائكه من «زن» خطاب می‌كنند در آن آیه می‌فرماید وَ جَعَلُوا الْمَلائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبادُ الرَّحْمنِ إِناثاً الزخرف، ١٩ اینها را زن می‌نامند. یا در آیه دیگرمی‌فرماید أَ فَأَصْفاكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَنِينَ وَ اتَّخَذَ مِنَ الْمَلائِكَةِ إِناثاً الإسراء، ٤٠ شما مردان فرزندان پسر پروردگار هستید، و خدا ملائكه را به عنوان دختر برگزیده است؟! درحالی‌كه در تمام آیات قرآن خطابی كه برای ملائكه می‌آورد خطابِ مذكّر است، بَلْ عِبادٌ مُكْرَمُونَ\* لا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ‌ الأنبیاء، ٢٦ و ٢٧ اینها عباد مكرم پروردگار هستند. نمی‌گوید بل هنَّ، هی، چرا این حرف را می‌زند؟ به خاطر اینكه ملائكه توالد و تناسل ندارند، توالد و تناسل اقتضای رجولیت و انوثیت می‌كند. خلق ملائكه خلق ابداعی است، به یك اراده پروردگار خلق می‌شوند، چون آنها مجرد هستند و در مقام عبودیت هستند، عبد پروردگار هستند. وقتی‌كه یك شخصی به مقام عبودیت رسید دیگر در آنجا زن و مردی معنا ندارد. ملائكه از نقطه نظر عقلی به فعلیت رسیدند. وَ اتَّخَذَ مِنَ الْمَلائِكَةِ إِناثاً؟!

 این حقیقت روح وقتی‌كه از آن عالم تنازل می‌كند و پایین می‌آید، حالا می‌خواهد به شكل انسان در بیاید، چه انسانی؟ انسانی كه باید بزاید، انسانی كه باید توالد داشته باشد، انسانی كه باید نسل را بعد از خود باقی بدارد. انسانی كه باید استمرار در بقاء داشته باشد. این روح وقتی‌كه از آنجا می‌آید پایین، در حركت در تمام عوالم ملكوتی جنبه رجولیت و جنبه انوثیت در آنجا معنا ندارد، اما همین‌كه می‌آید وارد عالم مثال می‌شود و می‌خواهد شكل پیدا بكند كه علّت بشود برای خلق مُلكی در این عالم و خلق مادی، در عالم مثال تبدیل به زن و مرد می‌شود؛ یعنی این روح در

 یك قسمت جنبه انفعالی به خود می‌گیرد و می‌شود زن، در یك قسمت جنبه فعلی و فاعلی به خود می‌گیرد و می‌شود مرد، پس بنابراین زن و مرد شدن روح، وقتی كه دارد از آنجا تنازل پیدا می‌كند برای چیست؟ برای این است كه این نظام احتیاج به توالد و تناسل دارد. و اگر قرار بود كه ما در این دنیا نیاز به توالد و تناسل نداشتیم، طبعاً زن و مردی هم در اینجا وجود نداشت. این مربوط به توالد است.

 در روز قیامت وقتی‌كه مرد و زن محشور می‌شوند، مبعوث می‌شوند، به عالم قیامت حركت می‌كنند، در آنجا زن و مردی دیگر وجود ندارد، چرا؟ چون در عالم قیامت دیگر توالد و تناسل نیست، در عالم قیامت دیگر زائیدن و بچه زائیدن نیست. در روز قیامت استفاده فعلیه است از آنچه كه در عالم دنیا برای خود تحصیل كردیم. روی همین جهت خصوصیات بدنی و مادی ما در روز قیامت تغییر خواهد كرد. دیگر در آنجا زن و مردی وجود ندارد. یعنی آنچه كه برای توالد و تناسل در این دنیا لازم است برای این است كه در این دنیاست، اما در روز قیامت دیگر جنبه زن و مردی وجود ندارد. آن حقیقت زن هست ولی بدون اینكه آثاری كه مربوط به توالد و تناسل در این دنیا است برای او در آنجا باشد. این‌طور نیست. چرا؟ چون آن دنیا جای این حرف‌ها نیست. لذّاتی كه در این دنیا بر این اساس است به خاطر توالد و تناسل است، نه اینكه ذاتی انسان باشد. اینها ذاتی انسان نیست.

 یادم است كه این را از مرحوم آقا شنیدم، خودم نبودم. می‌فرمودند: یك روز در خدمت مرحوم آقای حدّاد رضوان اللَه علیه بودیم، ایشان راجع به این مسئله می‌فرمودند كه از خصوصیات انسان این است كه خدای متعال انسان را موجود شهوانی خلق نكرده است؛ یعنی صفات اولیه‌ای كه خداوند در وجود انسان اولًا و بالذات قرار داده است شهوت وجود ندارد، تعقّل قرار دارد، رحمت و عطوفت قرار دارد، علم قرار دارد، حسّ تكامل و رفع نقائص وجود دارد، به دنبال كمال معرفت‌

 رفتن وجود دارد، این اوصاف وجود دارد، اما شهوت در وجود انسان قرار ندارد. و این را هم ایشان اضافه كردند: اینكه انسان دارای این احساس می‌شود و این حس در وجود او متبلور می‌شود به خاطر محیط است، یعنی محیط و خصوصیات و علومی را كه در این زمینه كسب می‌كند او را به این سمت می‌كشاند، نه اینكه اصل و حقیقتش در او نیست نه، همین‌كه انسان به این كیفیت خلق شده است، به این معنا است كه آن هسته‌های مركزی و آن نقاطی كه برای توالد و تناسل وجود دارد، باید در وجود انسان باشد اما غلبه قوای عقلانی و اتصال به مبدأ موجب انصراف می‌شود و او را در این مرحله و در این محیط وارد نمی‌كند مگر به واسطه اطرافیان. مسائلی را می‌بیند و احساساتی برای او پیدا می‌شود، ادراكاتی برای او پیدا می‌شود، تا اینكه به این سمت، توجه پیدا می‌كنند.

 مرحوم آقا می‌فرمودند: من از ایشان سؤال كردم شما در مورد حیوانات چه می‌گویید؟ ایشان فرمودند: اصلًا حیوانات را خدا برای این مسئله خلق كرده است، اصلًا در وجود حیوانات مسئله شهوت به عنوان یكی از نقاط اساسی گنجانده شده و حیوان خودش بالفطره به دنبال این توالد و تناسل می‌رود، نه اینكه بخواهد از محیط خارج رنگ بگیرد و انعطاف پیدا بكند و این مقام فقط برای انسان است؛ یعنی انسان آن‌قدر در مقام بالا و عالی قرار دارد كه اگر محیط و مسائلی كه به او القاء می‌شود نبود [به این سمت كشیده نمی‌شد.]

 فرض كنید كه یك پسر و دختر را از كوچكی در یك جنگل بگذارند و هیچ‌گونه از مسائل خارجی حتی حیوانات در آنجا وجود نداشته باشد، اینها تا آخر عمر با هم زندگی می‌كنند بدون اینكه نسبت به مسائل شهوانی و مسائل حسّی و هوسی توجه داشته باشند. این لازمه انسان است. برعكس آنچه كه فعلًا در روانشناسی امروز گفته می‌شود، آنها می‌گویند شهوت وجودش در وجود انسان است. اینها از مرحله‌

 دور هستند. این مربوط به خصوصیت انسان است. این مقام شامخ انسان اقتضاء می‌كند كه از نقطه نظر زیست و از نقطه نظر حركت، از نقطه نظر زندگی در یك افق مافوق حیوان حركت كند، در یك مرتبه بالاتر حركت كند. البته مسائل خارجی می‌آید و او را متوجه این قضیه می‌كند كه لازمه توالد و تناسل به همین كیفیت است.

 پس بنابراین، آنچه كه حقیقت زن و مرد را در نظام خلقت تشكیل می‌دهد، آن حقیقت اصلًا نه زن است نه مرد؛ یعنی همین ما مردها كه در اینجا هستیم، حقیقت ما نه آنچه كه فعلًا وجود دارد آن حقیقت عالی كه از او غافل هستیم و آنچه كه باید به او برسیم و شُدَنی را كه باید برای خود پیدا كنیم آن یك مرتبه‌ای است حتی از مردی هم بالاتر، پس اصلًا ما مرد نیستیم، خیلی راحت، و زن هم اصلًا زن نیست. در این دنیا هم ما مَردیم و هم زن، زن است، چون در این دنیا باید توالد و تناسل باشد، استمرار و بقاء نسل باشد.

 در مسئله عالم مثال مطلب به همین كیفیت است. یعنی زن و مردی در آنجا وجود دارد؛ چون عالم مثال كه عبارت است از بدن مثالی و بدن برزخی در آنجا این كیفیت وجود دارد، چون آنجا علّت برای این مُلك خواهد بود. اما از مرتبه مثال كه بگذریم یعنی ملكوت اعلی كه به عبارتی ملكوت اسفل را هم مثال و برزخ می‌گویند، از ملكوت اعلی كه بگذریم به سمت بالا دیگر در آنجا نه زنی وجود دارد و نه مردی. پس تكامل ما مال كجاست؟ مال آنجا است دیگر. آنچه را كه ما الآن داریم به دنبالش می‌گردیم و برای او به اینجا آمدیم و به خاطر او اطاعت پروردگار را می‌كنیم و برای او داریم این تكلیف را انجام می‌دهیم این مال كدام مرتبه است؟ آیا مال مرتبه دنیا است؟! اینكه تمام می‌شود. آیا مال مرتبه مثال است؟ اینكه مرتبه پایین است، روح ما بالاتر از مثال است.

 از عالم مثال كه برود به ملكوت دیگر در آنجا صورت ندارد، آنجا دیگر ما می‌شویم انسان عقلانی. یعنی همین خوابی را كه شما دارید می‌بینید كه گذشتگان خودتان را در خواب می‌بینید، افراد را در خواب می‌بینید، با هم صحبت می‌كنید، این آخرین مرتبه عوالم غیب است و پایین‌ترین مرتبه این عوالم است. اما آنهایی كه دارید با آنها صحبت می‌كنید در یك مرتبه‌ای هستند كه دیگر در آن مرتبه شكل نیست؛ یعنی حقیقت ما به این شكلی كه الآن دارید من را می‌بینید نیست، و به این شكل خودتان نیست. حقیقت من و شما اصلًا شكل ندارد. شما هوا را در اینجا به من نشان بدهید چه شكلی دارد؟! همین هوایی كه ما داریم استنشاق می‌كنیم و شكّی هم در آن نداریم. اگر این هوا خالی بشود، خلاء پیدا بشود، برای همه ما خفگی پیدا می‌شود، در این هوا شك نداریم. اما شكلش چه جوری است؟! نشان بدهید! شكی نیست. ما هم مانند این هوا هستیم، نه اینكه هوا هستیم از سنخ هوا، نه، از نقطه نظر بی‌شكلی و از نقطه نظر بی‌رنگی و بی‌صورتی. اگر بیایند بگویند كه حسن آقا چه شكلی است؟ شما می‌گویید ایشان شكل ندارد. پس این شكلش چیست؟ این شكلِ ماده است، بالاتر از این هم وجود دارد. در آنجا دیگر شكل نیست، وقتی شكل نشد، دیگر مردی و زنی وجود ندارد، چون مردی و زنی به دنبال شكل است. حتی صورت مثالی هم در آنجا نیست تا می‌رسد به مقام جبروت و از آنجا به مقام فناء.

 روی این جهت به این نكته ما می‌رسیم كه اصلًا به‌طوركلی از نقطه نظر طبقات و از نقطه نظر رتبه و از نقطه نظر تكامل دیگر اختلافی بین زن و مرد نیست؛ چون اصلًا زن و مردی وجود ندارد، زن و مردی مال این دنیا است، و ما كه برای این دنیا خلق نشده‌ایم، این دنیا گذران است، سی‌سال، چهل‌سال، پنجاه‌سال، شصت‌سال دیگر باید رفت. تو این زمان كه از شصت‌سال بیشتر زندگی كردن بیش از برنامه است!

 باید رفت، باید این بدن را انداخت. كجا رفت؟ همانی كه ما هستیم، اونی كه ما هستیم و الآن خود را در این آیینه به این شكل می‌بینیم در واقع این شكلِ بدن ما است، خود ما رنگ نداریم. در روز قیامت همین شكل با بدن مثالی است. همین شكل وجود دارد، ولی بدن چه می‌شود؟ بدن مثالی شبیه به بدن مادی است، نه اینكه مادی صرف و نه مثالی مانند عالم مثال. یك مسئله‌ای بین این دو است كه البته این مسئله اختلافی است كه آیا در آنجا واقعاً همین بدنِ در این دنیا است با همین مادّه، یا اینكه قیامت، قیامت عقلانی است كه در اینجا ما قائل به توسط بین این دو مسئله و جمع بین این دو قضیه هستیم به واسطه خصوصیات و آثاری كه در عالم قیامت بر بدن انسان متوجه می‌شود.

 بنابراین اسلام برای چه آمده است؟ راه تكاملی اسلام برای چیست؟ برای این است كه ما را از این صورت بیرون بیاورد، متوجه خود كند، و به‌واسطه كمالی كه برای ما پیدا می‌شود، به همان‌جایی برگردیم كه از آنجا آمدیم، آنجا چیست؟ مردی و زنی دیگر در آنجا معنا ندارد.

 خیال می‌كنم خسته شدید، من كه خسته شدم! اگر بخواهیم مطلب را از این به بعد ادامه بدهیم دیگر خیال می‌كنم كه نتوانیم از عهده بر بیاییم. ان‌شاءاللَه برای جلسه دیگر.

 امیدواریم كه خدای متعال چشمان ما را بینا و موقعیت ما را به ما بنمایاند. خیلی این مسئله مهم است. این مسئله موتور محركه انسان است. تا ما نفهمیم كی هستیم، نمی‌توانیم حركت بكنیم. تا نفهمیم چه هستیم نمی‌توانیم راه برویم. تا به ارزش خود پی نبریم نمی‌توانیم قدم برداریم. آن موتور محركه سلوك و آن موتور محركه تربیتی این است كه بفهمیم خودمان كه هستیم و در چه خواب غفلتی گرفتار هستیم. امام رضا علیه‌السّلام كه آمد این كار را كرد، ما هم می‌توانیم بكنیم. خیال‌

 نكنید نمی‌توانیم، امام حسن كه آن كار را كرد، ما هم می‌توانیم بكنیم. حالا یك وقتی نكنید بگذارید اوضاع همین‌طور بماند! پیغمبر كه شقّ‌القمر كرد، ما هم می‌توانیم بكنیم. اینكه من می‌گویم واقعیت دارد، شوخی نیست. ولی راه دارد. نه همین‌طوری سرمان را بیاندازیم پایین و بگوییم بله، هرچه كه شد! نه آقا راه دارد، باید به راهش رفت. به آنچه را كه بزرگان گفته‌اند باید عمل كرد. طبعاً انسان به آن مطلب و به آن مقصود خواهد رسید.

 اللَهم صل علی محمد و آل محمد

1. ١. نهج البلاغة (عبده)، ج ١، ص ٧٠، خطبه ٢٦. [↑](#footnote-ref-1)
2. معادشناسى، ج ١، ص ٢٢٨. [↑](#footnote-ref-2)
3. معادشناسى، ج ١، ص ٢٢٩. [↑](#footnote-ref-3)
4. ٢. الأمالي (للصدوق)، ص ١٤٨: يا أسدَ اليه خُذ عَدُوَّ اليه. [↑](#footnote-ref-4)
5. بحارالأنوار، ج ٤٣، ص ٣٢٧. [↑](#footnote-ref-5)
6. ١. بحار الأنوار، ج ١٠٢، ص ١٦٥. [↑](#footnote-ref-6)